



از چپ: فرهاد فخرالدینی، فریدون مشیری و محمدرضا شجریان بهمن ماه ۱۳۷۵

# برای او که در قله شهرت

فریدون مشیری

از گونه و چانه اش پاک می کرد. نسبت به استادان و پیشکسوتان بی نهایت فروتن بود. در عین حال، آن غرور خاص خراسانی ها هم در برق چشمانش می درخشید.

محمدرضا شجریان که ابتدا در واحد موسیقی با نام سیاوش آغاز به کار کرد، می توان گفت که محیط آنجا و قدردانی و محبت استادان را بهترین جابرای نشو و نما و پیشرفت خویش یافت و چنین هم بود.

من هر روز شجریان را در واحد تولید موسیقی در اتاقی می دیدم که تنها، پای دستگاهی می نشست و به صفحات آواز

ی پخش آواز این خواننده ی جوان می شنیدیم و مشتاق دیدارش بودیم. می گفتند نامش "سیاوش بیدگانی" است. بالاخره روزی توفیق دیدارش در واحد تولید موسیقی دست داد و دیدیم هنرمندی است که از خراسان برخاسته تا آفاق آواز این سرزمین را چون خورشید خاوری گرم و روشن کند.

بسیار محجوب، متواضع، نازنین و صمیمی با چهره ای که همواره از نخستین تحسین ها سرخ می شد و سرخ می ماند و انگشتان هیجان زده ای که دایماً قطره های عرق شوق و شرم را

یکی از سالهای دهه ی (۵۰-۱۳۴۰) روزی در اداره رادیو دوست شاعرم، هوشنگ ابتهاج (ه. ا. سایه)، که سرپرست واحد تولید موسیقی بود، گفت "امروز بدیع زاده (خواننده معروف قدیمی) سرزده وارد اتاق شد و با شگفتی و حیرت گفت: در اتاق شورای موسیقی جوانی آمده آواز می خواند، صدایش از اینجا تا اینجا پیانوست و با دستش فاصله ای را در حدود سه چهار اکتاو نشان داد" - ما همه تعجب کردیم و منتظر ماندیم.

چندی بعد جسته و گریخته خبرهایی درباره



# بستاده است نگرانم

یکی از نخستین برنامه های بسیار موفق شجریان اجرای "راست پنجگاه" بود و چندی بعد اجرای دستگاه "نوا" این دو دستگاه به خاطر پیچیدگی و دشواریهایی که دارند کم تر مورد توجه و بهره گیری بوده ، یعنی آن قدر که خوانندگان و نوازندگان دستگاههای همایون و سه گاه و ماهور و شور و آوازهای دشتی و بیات ترک و افشاری را می خواندند و می نواختند به این دو دستگاه دشوار نمی پرداختند .

راست پنجگاهی که محمدرضا شجریان ، محمدرضا لطفی و ناصر فرهنگ فر اجرا کردند حدود ۴۵ دقیقه است و برای آنها که علاقه به موسیقی و ظرافت های خاص آن دارند بسیار دلپذیر و شنیدنی است ، تا آنجا که یکی از دوستداران موسیقی کلاسیک و مخالفان سرسخت موسیقی ایرانی روزی گفت : " این راست پنجگاه را در سکوت دلخواه و خلوص محض ، چنان که تو خواسته بودی ، شنیدم . مثل یک سرگذشت بود ، مثل یک زندگی رنگارنگ بود ... "

سال ۱۳۶۵ در سفری به خراسان . چنین پیش آمد که شجریان و من از راه هراز عازم مشهد شدیم و قرار بود در گرگان به محمد رضا لطفی ( استاد تار ) و گروهش ، که می خواستند برنامه ای در مشهد اجرا کنند بپیوندیم .

از تهران که راه افتادیم . شجریان رانندگی می کرد و من در کنارش موسیقی می شنیدم ( بد نیست به نکته ای اشاره کنم ، به گمان من در دنیای شلوغ امروز ، یکی از بهترین راههای شنیدن موسیقی در راه سفر است . زیرا در اتومبیل دیگر کسی در نمی زند ، میهمانی نمی رسد . مزاحمی رشته ی ارتباط با موسیقی را قطع نمی کند . )

باری پس از طی مقداری از راه و سخن گفتن از هر دری شجریان نوار تازه ای را که از مصر خواسته بود و برایش فرستاده بودند در دستگاه پخش اتومبیل گذاشت تا به اتفاق بشنویم : " خوش آوازی به بانگ بلند قرآ" همی خواند " و پس از قرائت هر آیه ، فریاد از مرد و زن بر می خاست زیرا که معنای سخن را می فهمیدند . شیوه ی قرائت او ظاهراً به شیوه ی الا زهر معروف است . نوار را در سکوت کامل شنیدیم

و تحقیق و پژوهش خسته نمی شد . به تدریج که برنامه های " گل های تازه " ضبط و پخش می شد ، این توفیق را داشتم که هنگام ضبط آن برنامه ها در اتاق فرمان باشم و بر کار درست خوانده شدن شعر ، نظارت کنم . این ارتباط دایمی باعث شد که بین من و شجریان انس و الفتی عمیق به وجود آمد . شجریان به سرعت می شکفت و می درخشید و جان های تشنه موسیقی خوب و آواز دلنشین را گرم و روشن می کرد و چنگ در تارو بود دل های ما می افکند .

خوانندگان قدیمی مثل قمر ، ظلی ، تاج ، طاهر زاده ، و ادیب گوش می داد . بعضی از آن صفحات صدای پاک و روشنی نداشت و با خش خش بسیار همراه بود . شجریان برای اینکه جزییات حالات همان صدای ضعیف و دور را خوب تر بشنود و درک کند گوشش را تا نزدیک سطح صفحه پایین می آورد و من شاهد بودم که گاه چند ساعت به همان حالت صفحه را دوباره و ده باره گوش می دهد و این کار چند ماه ادامه داشت . من از شوق یادگیری و همت و پشتکار او حیرت می کردم ، مثل اینکه هرگز از آموختن



وقتی تمام شد و دقایقی چند گذشت ، شجریان با همان شیوه ، اما شیرین تر و دلنشین تر ، آیاتی چند خواند ، حرکت ها ، سکون ها و تجویدها به اندازه ی زیبا و حیرت آور بود که تنها می توانم بگویم بی نظیر !

کنسرت شجریان و گروه لطفی با شکوه بسیار و استقبال فراوان برگزار شد که شرح آن فرصتی دیگر می طلبد .

اما شبی دیگر که شجریان همراه گروه پایور ، کنسرت " شب نیشابور " را بر مزار خیام در هوای آزاد اجرا کردند جمعیتی مشتاق و هنر دوست بر روی زمین ، سکوها ، پله ها ، و نیمکت ها نشستند . استاد فرامرز پایور بر روی دوازده رباعی خیام ، در گوشه های مختلف دستگاه شور ( که هر یک با درآمدی زیبا آغاز می شد ) آهنگی تنظیم کرده بود . معمولاً نوارهایی که به بازار می آید یا ترانه هایی که از رادیو پخش می شود ساعت ها در استودیوهای ضبط برای تهیه آن زحمت می کشند و بعضی قسمتهای آن ، گاه چند بار

تکرار می شود تا بهترین حالت ممکن به دست آید . گاه در میان ضبط لحظه ای پیش می آید که خواننده ناگزیر است صدای خود را صاف کند یا به علت سرفه قسمتی از آنچه ضبط شده ناچار باید تجدید شود . شجریان در " شب نیشابور " رباعیات خیام را از حفظ ، هر کدام در جای خود و در گوشه خود به بهترین حالت و خوش ترین صدا ، بدون کم ترین وقفه بدون کم ترین سرفه یا صاف کردن صدا همه چیز را درست و کاملاً در جای خود خواند . ما همه نفس هایمان را در سینه حبس کرده بودیم و دل هامان می تپید که مبادا کم ترین لغزشی یا اشکالی ( مثلاً در فراموش کردن یک مصرع ، حتی یک کلمه ) مشکلی در برنامه پیش بیاورد ولی او با قدرتی فوق العاده و تسلطی بی مانند ، از عهده برآمد . درست می پنداشتی آن چه می خواند در نهان خانه ی سینه و گلویش صاف و صیقلی ، شسته و رفته ، گرم و شیرین ، پیشاپیش ضبط و ادیت شده و پخش می شود . این همه ، صرفاً به دلیل

علاقه و عشق بی اندازه ی او به اصالت کارش بود و همچنین مدیون اخلاق و رفتارش ، که هرگز لب به سیگار نزده و هیچ یک از آلودگی ها یی را که بعضی اهل هنر دارند ، ندارد . شجریان برای حفظ صدا و تندرستی اش غالباً " به کوه می رفت و می رود . در هوای پاک کوهستان ، صدای بلندش را از ژرفای دره به بالای ابرها می فرستد تا آسمانیان نیز بی نصیب نمایند . او بدین تردید یکی از تندرست ترین و پاک ترین هنرمندان این سرزمین است . هنگامی که استاد نور علی خان برومند در گذشت شجریان در مراسم خاکسپاری اش با بغض کامل چند بیت از غزل سعدی " بگذار تا بگیریم چون ابر در بهاران " را خواند که نوارش موجود است ؛ صدای او در این سوگواری به اندازه ای حزن انگیز است و از صمیم قلب برخاسته که بی اختیار شنونده را به گریه وا می دارد . بعد از آن برای شادروانان بنان و قوامی و دیگران نیز با ارادت و احترام کامل حق گزاری کرد . صاحب نظر و

آواز شناس گرامی دکتر حسین عمومی قاضی دادگستری، که احاطه کامل به جزئیات زیر و بم ها و تحریرها در همه ی گوشه ها و مایه ها و دستگاه ها دارند و سبک همه ی خوانندگان و مکتب آنان را می دانند و شجریان نیز یکی از معتقدان ایشان است و از محضرشان فیض می برند و به راهنمایی هایشان دل می سپارند، عقیده دارند که: " شجریان به خاطر وسعت اطلاعات آوازی و شناخت کامل موسیقی و صدای بسیار خوب و حنجره ی بسیار متناسب، بدون هیچ تردید، بزرگ ترین خواننده ای است که ایران تا کنون به خود دیده است."

وقتی فریدون شهبازیان، آهنگساز هنرمند بر روی شعر "جادوی بی اثر" (که بعد ها با عنوان "پرکن پیاله را" مشهور شد) آهنگی در ماهور ساخت و شجریان آن را خواند، از این آهنگ و آواز استقبال فراوانی شد به طوری که بعضی اهل ذوق در تحسین آن مبالغه می کردند و دوستانی می گویند ما از بام تا شام آن را می شنویم و لذت می بریم، ولی شجریان همواره با تواضع می گوید باید آن را دوباره بخوانم!

این فرازها، نگاه های کوتاهی است که من با مرور در ذهن، از خاطره هایی که با شجریان داشته ام، در فرصتی فشرده برای مجله گرامی کلک نوشتم. اگر بخواهم شرح همه ی کنسرت هایش را که در آنها شرکت داشته ام و همه ی خصوصیات ذوقی و هنری اش را که از نزدیک دیده ام بر شمارم به قول معروف "مثنوی هفتاد من کاغذ شود" نزدیک ترین دیدار و خاطره، پنج شب کنسرت شجریان در پارک ارم بود. در سالی که هر شب نزدیک سه هزار نفر را در خود جای می داد (که تهیه بلیط این جمع که از صبح تا شب پای باجه ی بلیط فروشی می ایستادند تا موفق به خرید بلیط شوند خود داستان دیگری است) و تشویقی که از او به عمل آمد، نمودار اوج شهرت و محبوبیت شجریان است. شب اول کنسرت نزدیک بود فاجعه ای روی بدهد؛ صدها نفر از مشتاقان او پس از پایان برنامه برای بوسیدنش و شاد باش

گفتن به او بر روی سن هجوم بردند. این عده هیچان زده و مشتاق و بی قرار، از روی سر و دست و پای دیگران می گذشتند و سراز پانمی شناختند!

شجریان اینک در اوج محبوبیت است و سالن های سه هزار نفری برای او بسیار کوچک است، او باید در استادیوم های پنجاه و صد هزار نفری بخواند تا بتواند پاسخی به این همه ندای محبت که از سوی هواخواهانش نثارش می شود، بدهد. شجریان علاوه بر کار موسیقی و آواز به چندین هنر دیگر نیز آراسته است. زمانی که در تهرانپارس می زیست اتاقی پر از قناری و مرغ عشق داشت و به اصطلاح پرند پروری می کرد و آوازش را با آواز قناری می آمیخت، داد و ستدی بسیار دلنشین بود.

علاقه ی او به قناری به حدی بود که یک بار در سفری از شمال به جنوب ترکیه تغییر مسیر داد زیرا شنیده بود که آنجا یک نوع قناری وجود دارد که آوازش چنین و چنان است!

شجریان سنتور نیز می سازد، برای تهیه ی چوب مخصوص سنتور که باید با شرایط خاص به عمل آید، تا اعماق روستاهای اصفهان می رود. حوصله و علاقه اش واقعا استثنایی است. شجریان سالها است به گل بازی مشغول است؛ انواع گل هایی که پرورش می دهد نمونه است. صدها نوع و رنگ، مثلا شمعدانی، فراهم آورده. او برای تربیت گل و کسب اطلاع دایمی از این هنر، با بسیاری از گل پروران و باغبان ها آشنا شده و ارتباط برقرار کرده است. بیشترین رهاورد او از خارج نشا و تخم گل است.

شجریان استاد خوشنویسی است؛ خطش هم، چون آوازش شیرین. خوش است. شجریان می تواند عینا مانند بیشتر خوانندگان بخواند. یک بار آغاز دیلمان را که بنان خوانده است درست با آهنگ صدا و حالت بنان خواند؛ بصورتی که اگر نگاهش نمی کردی می پنداشتی بنان است که می خواند!

اینها مختصری از مراحل آشنایی و دوستی من با شجریان است اما باید اعتراف کنم که دو سه سالی است که برای شجریان بی اندازه دلواپس هستم. من برای شجریان و هنرش بی اندازه نگرانم

و بگذار من این نگرانی را آشکارا برای همه بگویم، زیرا که شجریان متعلق به همه ی ملت ایران است. آواری که در این سالهای اخیر بر شجریان فرود آمده و می آید شاید همان بلایی است که بیشتر هنرمندان بزرگ را در بر می گیرد. به اعتقاد من، او در این ماجرا کاملا بی گناه است. شاید هر کس دیگر هم به چنین شهرت و محبوبیتی برسد، چنین سرنوشتی داشته باشد. ای کاش او که می نویسد، "من خاک پای مردم هستم"، می توانست به یکی از هزاران نامه ای که برایش می رسد پاسخی بدهد.

سفرهای پی در پی اش در این دوسه سال اخیر به اروپا و آمریکا، ای کاش مجال می داد که او به تعهداتش، به دوستانش، شاگردانش، آن گونه که پیش از این می رسید، برسد. گرچه می شنوم سفرهای او گاه گریزی است از بی مهری و کم لطفی متصدیان دستگاه های اداری که مثلا یک نوار او مدت ها برای صدور اجازه در نوبت می ماند

یقین دارم که این سفرها از روی نیاز است، ولی به هر حال موجب وقفه در بعضی قول ها و تعهداتش می شود که در شان او نیست. وضع او در این روزها مرا به یاد بیتی از صائب تبریزی می اندازد که می فرماید:

دل رمیده ی ما شکوه از وطن دارد  
عقیق ما دل پر خونی از وطن دارد!  
من بیش از دیگران برای شجریان نگرانم  
زیرا تصور می کنم یا یقین دارم که بیش از دیگران دوستش دارم.

دوسه سال پیش، در چای خانه ی ولی آباد در سرراه کلاردشت نشسته بودیم و چای می خوردیم. خانم و آقای از همین مردم بر سر میز ما آمدند و با صمیمانه ترین و پاک ترین کلمات، با تمام وجود و از کمال صفای قلب و محبت محض، از او و هنرش ستایش کردند و شجریان همچنان از شوق و شرم سرخ می شد و سرخی در چهره اش می ماند. آن دو، هنگام خداحافظی چند بار التماس کردند: "آقای مشیری، تو را به خدا مواظبش باشید، تو را به خدا حفظش کنید. نگذارید سرما بخورد، تو را به خدا...".

اما من، کی دیگر دستم به دامان او می رسد که بر قله ی شهرت ایستاده است و من نگرانم هستم